



یکی از مفاهیم سیاسی- اجتماعی که امروزه کار برد زیاد پیدا کرده است مفهوم جامعه مدنی است اگر درگذشته فیلسوفان به دنبال مدینه فاضله بودند و تئوریهای گوناگونی برای رسیدن به آن مطرح می کردند، امروز به جای مدینه فاضله جامعه مدنی نشسته است در جامعه شناسی سیاسی و به دنبال آن در محافل آکادمیک و مراکز راهبردی جامعه مدنی محور بحث ها و گفتگوها است. ایجاد، گسترش، شیوه های صیانت و تقویت جامعه مدنی و کارکردهای که در رشد و ارتقای جامعه دارد از اموری است که محور بحث و نظر واقع می شود.

در جامعه ای با مختصات جامعه ما که از حالت بسته و سنتی به حالت باز و مدرن حرکت می کند خواه ناخواه مسئله جامعه مدنی مطرح می شود و طرفداران آن از ضرورت، کارکردهای مثبت و تقویت آن سخن می گویند و مخالفان آن با تمسک به دلایل دیگر به نقد ورد آن می پردازند.

فصلنامه آفاق براساس رسالتش که روشننگری نسبت به مسائل فکری و اجتماعی و آگاه سازی جامعه نسبت به فرصتها و چالشهای فراروی آن، است این بار به مسئله جامعه مدنی پرداخته است و تلاش کرده است ابعاد آن را واکاوی نماید و به زبان ساده، تصویر روشن از ماهیت و کارکرد آن در دسترس جامعه فرهنگی کشور قرار دهد تا در داوری و تصمیم گیری نسبت به آن گرفتار اشتباه نشویم.

در این سرمقاله نگاهی هرچندگذرا نسبت به برخی از پرسشهای مربوط به این موضوع خواهیم داشت و تفصیل و بسط آن را به مقالات این شماره واگذار می کنیم.

چیستی جامعه مدنی

پیش از هر چیز طرح این پرسش شایسته است که جامعه مدنی چیست ؟ این پرسش از آنجا ضرورت می یابد که اولاً تا تصور درست و صحیح از یک مقوله نداشته

باشیم نمی توانیم نسبت به آن داوری درست نماییم و ثانیاً بسیاری از کسانی که از جامعه مدنی سخن می گویند و در فواید یا مضار آن داد سخن می دهند تصویر یگانه و بدون ابهامی از آن ندارند. بلکه هرکسی از ظن خود یار آن می شود. بهر حال در رابطه با سوال فوق باید گفت که اصطلاح جامعه مدنی از آغاز پیدایش که به حدود دو قرن پیش می رسد تا کنون مفاهیم و معانی گوناگونی به خود گرفته است و دارای معنای یگانه ای نیست.

از این اصطلاح در مجموع سه معنا در بستر تاریخی اش اراده شده است که هر یک معنای مقابل متفاوت از دیگری دارد. نخستین معنای جامعه مدنی عبارت است از جامعه ای که از نوعی مدنیت و تمدن برخوردار است در مقابل جامعه ای بدوی و ابتدایی که فاقد مدنیت است. براساس این دیدگاه جوامع بشری در آغاز به صورت اجتماعات طبیعی بوده است که نه در جای ثابتی سکنا داشتند و نه در آن قانون و قراردادی حاکم بوده است بلکه به صورت عشایری و صحرا نشینی از جای به جای کوچ می کردند و رشته ای که افراد را کنار هم نگه می داشت چیزی جز عاطفه و حب و بغض نبود اما به تدریج انسانها در مکان ثابتی سکنا می گزینند و در محل واحدی کنار هم جمع می شوند و به این نتیجه می رسند که برای بهتر زندگی کردن و جلوگیری از تعدی و تجاوز به حقوق یکدیگر باید قانونی داشته باشند که حد و حدود هر فرد را مشخص کند و همچنین باید دستگاهی باشد که این قانون را اجرا کند به این ترتیب مدینه (شهر)، قانون و دولت به وجود آمد و زندگی انسان وارد مرحله تازه ای شد این مرحله تازه را جامعه مدنی می گویند یعنی جامعه ای که جلوه ای از مدنیت و تمدن در آن وجود دارد و انسانها با استفاده از نیروی عقل و خرد خویش ساختاری را براساس قرارداد و تصمیم به وجود آوردند که آنها را از زندگی شبه حیوانی جدا می کند.

براساس این تعریف جامعه مدنی صفت یک دسته ای خاص نیست بلکه صفت کل جامعه ای است که براساس مدنیت قانون و دولت شکل گرفته است.



معنای دومی که برای جامعه مدنی مطرح شده است عبارت است از جامعه ای متشکل ومنسجم وقالب ریزی شده در قالب های گوناگون احزاب، تشکلهای، سندیکاها واصناف گوناگون، درمقابل جامعه توده وار که هیچ گونه تشکل وساختاری انسجام بخشی ندارد وافراد به صورت منفرد ومجموعه افراد به صورت انبوه در سایه قانون و دولت زندگی می کنند. این تعریف از جامعه مدنی اولاً معطوف به مرحله پس از مرحله مدنیت است چون فرض براین است که جامعه ای متکی بر قانون ودولت دو حالت دارد یا به صورت توده ای زندگی میکنند یا در قالب تشکل ها وساختارهای صنفی وغیره. وثانیا براساس این تعریف نیز همچون تعریف پیشین جامعه مدنی صفت کل جامعه است ونه گروه یا صنف خاص.

تعریف سومی که برای جامعه مدنی شده است این است که جامعه مدنی عبارت است از مجموعه ای از تشکلهای، احزاب، اصناف، سندیکاها، ومجموعه های گوناگونی که از دل اراده مردم به وجود آمده است تا اولاً از حقوق مردم درمقابل دولت دفاع وصیانت کند وثانیا مشارکت هرچه بیشتر مردم را در کنترل قدرت فراهم سازد.

در این تعریف چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد :

نخست اینکه بر اساس این تعریف جامعه مدنی وصف کل جامعه نیست بلکه صفت مجموعه های است که در درون یک جامعه به وجود می آیند ازهمین رو درمقابل این مفهوم قسم دیگری از جامعه نداریم بلکه درمقابل آن از یک سو افراد وشهروندان که ایجاد کننده وپشتیبان جامعه مدنی هستند قرار دارند ودر طرف آن دولت به مثابه قدرتی که جامعه را مدیریت می کند قرار می گیرد.

وثانیا این مجموعه ها واسطه ای میان شهروندان ودولت به عنوان قوه قهار مسلط برجامعه است که وظیفه ورسالتش دفاع از حقوق شهروندان وصیانت از آن درمقابل قدرت دولت است که این کار از طریق تحدید دایره اختیارات وامکانات دولت وآزادی دادن به افراد در فعالیت های گوناگون صورت می گیرد. از همین رو ویژگی سومی برای جامعه مدنی به وجود می آید که عبارت است از اینکه تشکلهای

و مجموعه ها گوناگون باید از اراده مردم برخاسته باشند نه آنکه ساخته دولت باشند زیرا تشکلهای و احزاب و اصنافی که توسط دولت به وجود می آیند نمی توانند مدافع حقوق شهروندان باشند بلکه غالباً ابزاری می شوند برای اعمال بیشتر قدرت توسط دولت و محدود ساختن آزادی شهروندان در مقابل آن. و همین ویژگی موجب تفاوت تعریف سوم با تعریف دوم می شود زیرا در تعریف دوم به جامعه متشکل جامعه مدنی گفته می شد اعم از آنکه این تشکل ها ساخته شهروندان باشد یا ساخته دولت و اعم از اینکه تشکلهای رسالت شان را دفاع از حقوق شهروندان و پناهگاه آنان در مقابل غول دولت بدانند یا نه.

مبانی و پیش فرضها

تفسیر نخست از جامعه مدنی برچند مبنای اساسی استوار است یکی از آنها عنصر عقلانیت و تفکر انسان و دخالت آن در شیوه زندگی است چرا که اگر این عنصر در انسان نبود هیچ گاه زندگی اجتماعی انسان به جامعه و مدنیت تغییر نمی کرد به مدد این گوهر گرانبهای وجود انسان است که انسان از حالت نیمه وحشی به جامعه مدنی و مدنیت گذر می کند. دیگر وجود و ضرورت قانون به مثابه ترازوی است که حد و حدود افراد و حقوق آنان را نسبت به یک دیگر تعیین کند. و سوم ضرورت دولت و قوه ای برتر از نیروی تک تک افراد جامعه است که مجری قانون و ضوابط باشد.

تفسیر دوم از جامعه مدنی علاوه بر مبانی پیشین مبنای چهارمی نیز دارد و آن تجربه تشکل است براساس این تفسیر تشکلهای و ساختارهای موجود در جامعه نوعی پیشرفت و رشد تلقی می شود در مقابل توده وار بودن نوعی عقب ماندگی به شمار می آید به تعبیر دیگر براساس این تفسیر جامعه آنگاه کامل تر تلقی می شود و از حالت توده وار بیرون می شود که ما تشکلهای را به رسمیت بشناسیم اعم از اینکه این تشکلهای دولتی باشند یا مردمی اگر تشکل را یک ارزش ندانیم در این صورت جامعه مدنی با جامعه توده ای از نظر کارایی هیچ تفاوتی نخواهد داشت.



اما تفسیر سوم از جامعه مدنی علاوه بر مبانی یاد شده در دو تفسیر پیشین چند مبنا و پیش فرض دیگری نیز دارد که اگر این مبانی و پیش فرضها را نپذیریم جامعه مدنی به معنای سوم شکل نخواهد گرفت. یکی از آن مبانی باور به حقوق مردم در مقابل دولت است چه اینکه تفسیر سوم جامعه مدنی را مدافع حقوق مردم می داند پس باید برای مردم حقی باور داشته باشیم و آنان را بردگان محض دولت ندانیم تا جامعه مدنی به معنای سوم تحقق پیدا کند. دوم این که باور داشته باشیم که دولت که منبع قدرت و زور است طبیعت اش آمیخته ای با تعدی و تجاوز و نادیده گرفتن حقوق مردم است اگر دولت را معصوم از ستم بدانیم یا مقابله و رویارویی با سلطه گری دولت را حرام بدانیم، باز جایی برای جامعه مدنی باقی نمی ماند و وجودش لغو و بیهوده می شود. مبانی سوم باور به آزادی و قدرت انتخاب برای مردم در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... است اگر مردم قدرت انتخاب نداشته باشند و در تعیین سرنوشت و شیوه زندگی شان اختیار و اراده آزاد نداشته باشند باز جامعه مدنی شکل نخواهد گرفت زیرا همانگونه که اشاره کردیم نقش جامعه مدنی با تفسیر سوم وساطت میان مردم و دولت است تا با تحدید و کنترل دولت، گستره فعالیت ها و اختیارات مردم را توسعه بدهد و این، مستلزم آن است که برای مردم قدرت انتخاب و اختیاراتی در عرصه های گوناگون وجود داشته باشد.

جامعه مدنی و جامعه دینی

یکی از پرسشهای اساسی در مورد جامعه مدنی نسبت آن با جامعه دینی است پرسش این است که جامعه مدنی چه نسبتی با جامعه دینی دارد آیا جامعه مدنی با جامعه دینی یکی است یا دوتا؟ در صورتی که دوتا باشد آیا بایکدیگر تلائم دارد یا تقابل؟ و اگر تقابل دارد آیا راهی برای آشتی آندو وجود دارد یا خیر؟

در این زمینه دیدگاههای متعدد و بعضا متضادی وجود دارد برخی جامعه مدنی را کاملا متضاد با جامعه دینی می دانند که این دسته به دو گروه تقسیم می شوند یک گروه جانب دین را ترجیح داده و جامعه مدنی را نفی می کنند و تبلیغ و دفاع از آن را

مساوی با دست برداشتن از دین و ارزشهای دینی می بینند. دلیل این دیدگاه این است که جامعه مدنی پدیده غربی است که ناشی از نگاه اومانیستی به انسان و نظام لیبرالیستی و کاپیتالیستی حاکم بر زندگی است که برای انسان آزادی فراتر از ارزشهای دینی قائل است و حقوقی فراتر از حقوقی که اسلام برای انسان به رسمیت شناخته است می گویند.

و گروه دیگر کسانی هستند که جانب جامعه مدنی را ترجیح داده و دین و جامعه دینی را یا نفی می کنند یا معتقدند که باید دین را باسازی کرد و تفسیر و تبیین سازگار با جامعه مدنی از آن ارائه نمود تا خودش را با جامعه مدنی تطبیق کند.

عده دیگر براین باورند که جامعه مدنی هیچ گونه ناسازگاری با جامعه دینی ندارد بلکه آنچه که در جامعه مدنی ظهور می کند در راستای همان ارزشهای است که اسلام برای انسان در نظر گرفته است مانند عدالت، آزادی و حق انتخاب.

برخی معتقدند که میان جامعه مدنی و جامعه دینی از نظر منطقی نسبت عامین من وجه وجود دارد یعنی در برخی موارد اشتراک دارند اما در برخی موارد جامعه مدنی ویژگیهای دارد که جامعه دینی ندارد و برعکس در بعضی موارد جامعه دینی ویژگیهای دارد که در جامعه مدنی نیست.

اما به نظر می رسد که روش علمی و تحقیقی برای ارزیابی نسبت جامعه مدنی و جامعه دینی این است که تفاسیر سه گانه فوق را جدا گانه مورد ارزیابی قرار بدهیم در این راستا باید گفت جامعه مدنی به معنای نخست قطعا با جامعه دینی منافات ندارد بلکه صدر در صد موافق با آن است زیرا جامعه دینی تمام مبانی و پیش فرضهای جامعه مدنی به این معنا را می پذیرد چه اینکه در جامعه دینی خرد و نیروی تفکر و اختیار انسان به رسمیت شناخته می شود و همچنین جامعه دینی جامعه مبتنی بر قانون و دولت است کسانی که جامعه مدنی به این معنا را با جامعه دینی ناسازگار می بینند در حقیقت دین را ملازم با بدویت و قبیله زیستی می دانند.



اما جامعه مدنی به معنای دوم سازگاری و ناسازگاری اش با جامعه دینی بستگی به این دارد که نگاه دین به تشکل و تحزب چه باشد اگر دین تشکل و تحزب را مشروع بداند جامعه مدنی به معنای دوم نیز با جامعه دینی سازگار است و هیچ تفاوتی با آن ندارد و اگر دین طرفدار جامعه توده وار و بدون تشکل باشد در این صورت جامعه دینی در مقابل جامعه مدنی قرار می گیرد گرچه در تاریخ مسلمانان بویژه در صدر اسلام تجربه تحزب و تشکل وجود ندارد و شیوه زندگی مردم شیوه ای توده وار است که پیرامون شخصیت کاریزمای چون پیامبر اکرم یا خلیفه وی شکل گرفته است اما به نظر می رسد که صرف تشکل و تحزب مادام که وحدت و انسجام مردم را از بین نبرده و تربیت دینی و ارزشهای اخلاقی دین را تضعیف و تهدید نکرده است از نظر دین مردود نیست بلکه مورد حمایت دین قرار دارد یا دست کم دلیلی بر رد آن نداریم.

و اما جامعه مدنی به معنای سوم که امروزه بیشتر به همین معنا به کار می رود سازگاری و ناسازگاری اش با جامعه دینی اندکی نیاز به تامل دارد. شکی نیست که جامعه مدنی به معنای سوم یک سلسله مبانی و پیش فرضهای دارد که بدون آن تحقق نمی یابد که از مهم ترین آنها حقوق شهروندی برای تمام افراد جامعه و آزادی انتخاب برای آنان است اما آیا صرف اعتراف و اذعان به حقوق و آزادی و برابری انسانها به معنای نفی آموزه ها و ارزشهای دین است؟ بعضیها که جامعه مدنی را با مدل غربی آن یکی می پندارند و آنچه را در غرب تحقق یافته است شکل منحصر جامعه مدنی می بینند قطعا میان اعتراف به حقوق یاد شده و ارزشهای دینی ناسازگاری می بینند زیرا در جامعه غربی حقوق و آزادیهای انسان تابع نگاه اومانیستی و انسان محوری و دیدگاه لیبرالیستی در زندگی اجتماعی است که حد و مرزی برای آزادی جز حقوق و آزادی دیگران نمی بیند در نتیجه براساس این دیدگاه شهروندان خود حق قانون گذاری و تعیین حقوق و نیز تشخیص روشهای رسیدن به آن را دارند و لو این حقوق و روشها با معیارهای دین ناسازگار باشد

و جامعه مدنی که خودش را مدافع این حقوق می داند باید در چارچوب چنین دیدگاهی شکل بگیرد و عمل نماید.

اما حقیقت این است که فرق است میان مفهوم جامعه مدنی و مصداق آن که در غرب تحقق یافته است. در مفهوم جامعه مدنی به معنای سوم چیزی جز تشکلهای واسطه میان مردم و دولت برای دفاع و صیانت از حقوق شهروندان و مهار قدرت دولت نداریم اما اینکه حقوق آنان چیست؟ و چه حد و حدودی دارد؟ و از کدام منابع به دست می آید؟ در مفهوم جامعه مدنی وجود ندارد بلکه پاسخ این پرسشها بستگی به دیدگاه های جهان شناختی و انسان شناختی دارد که در هر جامعه ای متفاوت است درست است که آزادی انسان به عنوان یک اصل و مبنا در جامعه مدنی وجود دارد اما این، لزوماً به معنای پذیرش لیبرالیسم نیست چون آزادی نیز مانند مقولات دیگر تابع باورها و اعتقاداتی است که نسبت به هستی و انسان داریم ادیان الهی یک نوع نگاه به آزادی و حدود آن دارد و مکاتب بشری نوع دیگری از نگاه. این جوامع است که با انتخاب یکی از این مکاتب و ادیان برای حقوق و آزادی خود حد و حدود تعیین می کنند.

بنا بر این کسانی که برای نقد جامعه مدنی به معنای سوم به منشاء غربی و شکل تحقق یافته آن در جوامع غربی استناد و استدلال می کنند میان مفهوم و مصداق خلط کرده اند و گرفتار مغالطه شده اند. جامعه مدنی مانند خود مقوله آزادی است که یک مفهوم درست و قابل پذیرش دارد و یک مصداق یا یک سلسله مصادیقی دارد که ممکن است برای ما قابل پذیرش نباشد.

گذشته از این، جامعه مدنی نقش و کارکردی بسیار مثبتی در توسعه سیاسی و امنیت اجتماعی و ایجاد عدالت و استیفای حقوق و جلوگیری از ظلم و ستم دولت نسبت به شهروندان و اجرای درست و همه جانبه قانون دارد که نمی توان از آن چشم پوشی کرد این حقیقت را نمی توان انکار کرد که پیدایش این پدیده ناشی از تجربه تاریخی بشر در مورد دولت و ضرورت آن از یک سو و مقابله با گسترش و توسعه اختیارات



وامکان آن که مساوی با تحدید و تضییق حقوق و آزادی شهروندان است از سوی دیگر، است و این تجربه تاریخی یک واقعیت با ارزشی است که باید از آن بهره گرفت. به ویژه اینکه منابع اسلامی نیز آن را تأیید می کند ما در منابع اسلامی برخطر خیز بودن قدرت و اینکه تمرکز آن موجب فساد و طغیان می شود سخنان فراوان داریم همچنین در منابع دینی بر ضرورت عدالت و روشهای ایجاد و پیاده کردن آن تأکید های زیاد شده است. اگر فلسفه جامعه مدنی را وساطت میان شهروندان و دولت برای دفاع و صیانت حقوق و آزادیهای آنان و کنترل دولت در اعمال زور و قدرت و اجرای دقیق قانون بدانیم این همان چیزی است که در اسلام بدان تأکید شده است.

بنا بر این جامعه مدنی به هیچ یک از معانی سه گانه پدیده ای نامعقول و نامشروع نمی نماید و اگر ذات این پدیده را منهای برخی شکلها و مصادیق آمیخته با ارزشهای سکولاریستی آن در نظر بگیریم امر پذیرفتنی بلکه ضروری و بایسته است. و در حقیقت جامعه مدنی به معنای سوم نه در عرض جامعه دینی بلکه در طول آن قرار دارد و ابزاری است برای اجرای ارزشها و مفاهیم سیاسی و فرهنگی دین در جامعه. بهر حال اصول و اهداف و برنامه های اسلام در درون جامعه ای می خواهد پیاده شود که از چهارده قرن تا حالا تفاوت زیاد کرده است خواسته ها، توانمندی ها، نیازها و افقهای جدید و تجربیات گرانبها از مدنیت و زندگی اجتماعی و سیاسی همه و همه جامعه امروز را متفاوت از گذشته می کند آیا تطبیق اسلام در چنین شرایطی نیاز مند سازوکارهای جدیدی نیست؟ جامعه مدنی همان سازوکارها است.

البته جامعه مدنی به معنای سوم در معرض یک آسیب و خطر جدی است که اگر رفتار آن شود در آن صورت نمی توان از آن دفاع کرد و آن این است که این واسطه، بازیچه هواها و هوسهای خود دولت یا دست اندرکاران نالایق و بی تعهد قرار بگیرد و به جای انجام رسالت مردمی خویش تامین کننده منافع گروه خاص و ابزاری برای چانه زنی آنان جهت دسترسی به قدرت و ثروت قرارگیرد، در این

صورت جامعه مدنی نه تنها کارکرد مثبتی نخواهد داشت بلکه برعکس مانع عدالت و استیفای حقوق مردم و شهروندان خواهد شد. نمونه بارز این حالت را می توان در مورد مطبوعات و رسانه ها که یکی از مهم ترین نهادهای جامعه مدنی است مشاهده کرد گاهی می بینیم که رسانه ها و مطبوعات به جای اطلاع رسانی دقیق و درست برای مردم نسبت به واقعیت های موجود داخلی یا خارجی و نقد موضع دولت نسبت به آنها، به نفع دولت و طرفداری از سیاست های غلط آن، اطلاعات نادرست در اختیار مردم قرار می دهند یا با تبلیغات دروغ و یک سویه رفتار و سیاست دولت را توجیه می کنند و نمی گذارند که ضعف ها و کاستی های آن را مردم مشاهده کنند. یا برای تامین منافع گروه خاص دارای قدرت و ثروت، دولت را به سمت سیاست های غلط که خلاف مصالح عمومی است سوق می دهد.

در تمام این حالات جامعه مدنی از رسالت اصلی اش باز می ماند و به زیان عموم شهروندان عمل می کند.

علاوه بر آسیب یاده شده، در جوامع اسلامی یک آسیب ویژه ای دیگری نیز جامعه مدنی را تهدید می کند و آن وازادگی و خودباختگی جامعه مدنی در برابر ارزشهای بیگانه است گاهی مشاهده می شود که جامعه مدنی که رسالتش دفاع از حقوق شهروندان و کنترل قدرت دولت است ارزشها و دلبستگی هایش را نه از باورها و ارزشهای توده مردم بلکه از جوامع دیگر که عمدتاً غربی است می گیرد مثلاً از آزادی لیبرالی دفاع می کند نه از آزادی که مردم مسلمان در چارچوب اسلام مطالبه دارند، یا از برابری کامل زن و مرد در حقوق و مسئولیتها دفاع می کند که با آموزه فطری و اسلامی ناسازگار است یا از نظام ربوی در اقتصاد دفاع می کند که مردم مسلمان بر اساس تعلیمات اسلام از آن بیزارند. این گونه موضع گیری ها ناشی از ذات جامعه مدنی نیست بلکه معلول خود باختگی در مقابل ارزشهای لیبرالستی و سکولاریستی غربی است که دامن گیر جامعه مدنی در جوامع اسلامی می شود. و باید مواظب بود که در دام آن نیافتاد ضمن اینکه ارزشهای انسانی را



صرفاً بخاطر اینکه در غرب وجود دارد نیز نباید رد کرد بلکه این گونه ارزشها چون انسانی اند اسلامی اند و در هر کجا که وجود دارد باید پذیرفت.

خلاصه سخن آنکه جامعه مدنی یک قالب است و آنگاه که این قالب نسبت به ارزشها و باورهای دینی در نظر گرفته شود ابزاری بسیار مناسب خواهد بود برای تحقق آنها. اما اگر این قالب متضمن ارزشها و باورهای غیر اسلامی گردد در آن صورت در حکم همان ارزشها و باورها خواهد بود که طبعاً با معیارها و مبانی انسان شناختی و جهان شناختی اسلام ممکن است ناسازگار باشد.

سردبیر